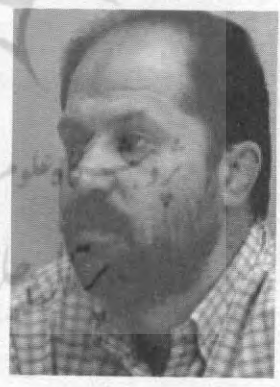


شعر و شعرشناسی

حمیدرضا شکارسری



دگرگونی و تحوّل در آثار ادبی صرفاً نتیجه کنش و واکنش عناصر درونی متن نیست، بلکه حاصل تغییر قانون گونه‌ها و واژه‌های ادبی هم هست. تغییر اخیر اما آشکارا با جابه‌جایی اجتماعی و به عبارت دیگر دگرگونی‌های پیش‌آمده در زندگی اجتماعی همراه است. پس متن ادبی در کانون توجه و هر عامل دیگری از جمله پژوهش‌های جامعه‌شناختی در حاشیه قرار می‌گیرد.

به این ترتیب شرح مناسبات ادبی از راه بررسی مناسبات اجتماعی و نیز شرح چرایی پیدایش آثار ادبی از شرایط خاص اجتماعی نتایج کاملاً دقیقی در بر ندارد، چرا که اصولاً نمی‌توان ارگانیک‌سازی ادبیات را به حقایقی که متعلق به نظامی دیگر هستند به‌طور کامل تقلیل داد.

رابطه ادبیات با هر پدیده هم‌زمان دیگر مناسبتی دوجانبه و تعاملی‌ست، نه علت و معلولی. اثر ادبی بدون تردید رسانای واقعیت‌هایی چون واقعیت‌های اجتماعی است اما نه تنها نمی‌توان صرفاً از راه تحلیل واقعیت خارجی به جهان اثر ادبی دست یافت بلکه حتی این اعتقاد وجود دارد که باید از واقعیت‌های موجود در متن، واقعیت‌های خارجی را شناخت.

نکته اما در اینجا است که آثار ادبی بنا بر ماهیت هنری خود اصولاً انعکاس مستقیم، سریع و بی‌واسطه واقعیت‌های خارجی را نمی‌توانند بپذیرند، بل که حتی آن را پنهان می‌کنند. حالا می‌توان نقش کلیدی مخاطب حرفه‌ای را در رویارویی و تعامل خلاقانه با آثار هنری اصیل و راستین یادآوری کرد. آنچه تاکنون ذکر شد از دیدگاهی فرمالیستی، ساختارگرا و حتی

مقالات ۳۴
شماره ۵۴ اسفند ۱۳۸۶

پساساختارگرایانه بود. در مقابل جامعه‌شناسان افراطی صور گوناگون اجتماع بشری را که در هر دوره محصول رشد شیوه‌های تولیدی رایج در آن دوره است، زیرساخت پیدایش روساخت‌های برتری چون فلسفه و هنر و ادبیات می‌دانند. به این ترتیب حتی به رابطه خشک علت و معلولی بین واقعیت‌های اجتماعی و پدیده‌های چون ادبیات معتقدند. به تدریج اما این رابطه خشک جای خود را به رابطه‌ای دیالکتیکی داده‌است و پژوهشگران و منتقدان این دیدگاه نیز معترف هستند که ادبیات، تابع صرف متغیرهای اجتماعی نیست و دارای استقلال یا حداقل استقلال نسبی است. آنان نیز به‌رغم اعتقاد به تأثیر واقعیت‌های اجتماعی بر ادبیات، کلیت متن را وابسته به آن نمی‌دانند و پذیرفته‌اند که هنرمند اصولاً نمی‌تواند درباره اثر هنری بر پایه نظرات جامعه‌شناسی کار کند و بلکه نخست بر بنیاد باورهای تنوریک هنری خویش به حرکت در می‌آید.

ادبیات و رسالت

آیا ادبیات رسالت‌مند است؟ اگر پاسخ مثبت است، این رسالت چیست؟ این مسأله در طول تاریخ محل مناقشه منتقدان و پژوهش‌گران ادبی قرار گرفته است و البته در طول تاریخ پاسخ‌های گاه متضادی داشته است. تضادی که هرگز به تفاهم نرسیده است و هنوز هم ادامه دارد و هیچ‌گاه خاتمه نخواهد یافت.

اگر طیف پاسخ‌ها را به صورت یک محور در نظر بگیریم، پاراناسین‌ها با آن تنوری «هنر برای خود» در رأس این محور قرار می‌گیرد. آن‌ها معتقدند که هنر هیچ وظیفه‌ای به‌جز ایجاد لذتی زیباشناختی ندارد. به عبارتی دیگر اثر هنری کاملاً خود ارجاع است و هیچ ارجاع و اشاره‌ای به خارج از خود ندارد. در این‌جا جهت رعایت اختصار تنها به ذکر جمالیاتی از «تنوفیل کوتیه» اکتفا می‌گردد که خود از شاگردان «ویکتور هوگو»، پیشوای مسلم «هنر برای هنر» (البته تنها در شعر!) بود. او در مقدمه‌ای بر اشعارش می‌نویسد: «فایده‌اش چیست؟ زیبا بودن! آیا همین کافی نیست؟ هنر آزادی است، جلال است، گل کردن است و شکفتن روح است و در بطلالت».

در رأس دیگر این محور هنرمندان عمل‌گرایی چون رنالیست‌های سوسیالیستی قرار می‌گیرند. هنرمندانی که تمام ارزش اثر هنری را در کار کردن آن در جهت منافع پرولتاریا خلاصه و جستجو می‌کنند. آنان در این اعتقاد در حقیقت پسر خوانده‌های افلاطون محسوب می‌شوند، با این تفاوت که افلاطون به جای پرولتاریا، خرد انسانی را تابوی هنر و شایسته‌پرستش و ستایش هنرمند می‌داند و در غیر این حال او را از آرمان‌شهر خود می‌راند. اما بر روی این محور دیدگاه‌های متعادل‌تری هم قرار گرفته‌اند. اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند اگر اثر هنری را نمی‌توان به محتوای آن کاهش داد اما نمی‌توان در عین حال فرم را تمام هستی اثر هنری دانست. به عبارت دیگر اثر هنری و هنرمند نمی‌توانند نسبت به جهان پیرامون خود بی‌اعتنا باشند. «البر کامو» می‌گوید: «هنرمند نمی‌تواند نسبت به جامعه و مشکلات و معضلات آن بی‌اعتنا باشد، اما نمی‌توان از او انتظار داشت راجع به مسائل شرکت‌های تعاونی بنویسد».

به نظر می‌رسد که دیدگاه اسلام نیز راجع به شعر، نظریه‌ای متکی بر تعادل و میانه‌روی باشد. پیامبر اسلام (ص) هم‌او که می‌گوید «دل مرد از چرک پر باشد، بهتر از آن است که از شعر»، تنها در طول عمر خود به یک نفر

خلعت خود را می‌بخشد و او کسی نیست جز «حسن بن ثابت» شاعر نامدار آن روزگار.

وقتی حضرت علی (ع) امیرمؤمنان در پرسش و پاسخی «امرالیقوس» را شاعر برتر می‌شمارد، بی‌شک فارغ از محتوا به آثار او نظر انداخته است.

مجموعه این دیدگاه‌ها به‌علاوه موضوع‌گیری امامان معصوم (ع) در برابر شاعران معروفی چون «فرزدق»، «دعبل خزائی» و ... گویای این مطلب است که اسلام ارزش اثر هنری و شعر را در همراهی فرم و محتوا جستجو می‌کند. پس علاوه بر ظرایف و ظرفیت‌های زیباشناختی می‌توان از شعر کارکردهای غیر ادبی را انتظار داشت.

البته اثر هنری برتر اثری است که به تعادلی شایسته و بایسته بین کارکردهای زیباشناسانه و غیر آن برقرار نموده باشد. در واقع اگر چه هدف نهایی شعر، ایجاد ساختی زیباست که لذتی خودکفا در خود اثر ایجاد کند، اما در عین حال فایده‌مندی اثر هنری لزوماً خللی در آن لذت خودکفا به وجود نمی‌آورد.

و این فایده‌مندی اساس تشکل شعر اجتماعی است.

با آن‌چه تاکنون ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که ادبیات هدفی جز زیبایی ندارد (این‌که «زیبا چیست؟» خود بحثی مفصل و فرصتی مستقل می‌طلبد) و لذتی که صرفاً به‌خاطر رویارویی با این زیبایی در مخاطب ایجاد می‌شود غایت شعر محسوب می‌شود، اما با این حال فایده هنری اثر ادبی لزوماً معنی بر سر راه ایجاد لذت زیباشناختی به وجود نمی‌آورد.

با این حساب شعر اجتماعی شعری است که ابتدا شعریّت خود را ثابت کرده است و موجب لذتی زیباشناسانه می‌شود اما در عین حال به طرح مسائل، مشکلات، مختصات و معضلات اجتماعی می‌پردازد و گاه حتی راه‌حل ارائه می‌دهد. اما باز باید توجه خواننده گرامی را به این نکته جلب نمود که شعر در هر صورت نمی‌تواند به‌طور مستقیم به طرح موضوع بپردازد و با تغییر ماهیتی که در اشیاء و پدیده‌ها بوجود می‌آورد، مخاطب را به کشف در خود و استخراج یا حتی اکتشاف یا حتی آفرینش معنی فرامی‌خواند. پس هر چه شعر اجتماعی صریح‌تر باشد و عریان‌تر به طرح موضوعات اجتماعی بپردازد، اگر چه طیف وسیع‌تری از مخاطبان را جذب می‌کند، اما در هر صورت بخشی از شعریّت خود را وا نهاده است و گاه چنان صراحتی در متن ادبی به چشم می‌آید که دیگر نمی‌توان نام شعر بر آن گذاشت و کار به نثری موزون و حتی منظوم تبدیل می‌شود. نمونه‌ی تیبیک چنین متن‌هایی شعر مشروطه است. شعری که خود را تا حد نثری موزون اما اطلاع‌رسان تقلیل و به سطح متن ژورنالیستی کاهش داده است. بیان سطحی، شعاری و توضیحی - توضیحی، بیان غالب در این آثار است و به همین دلیل پس از رفع موضوع مورد بحث در شعر، تاریخ مصرف آن به پایان می‌رسد و در غبار روزگار محو و فراموش می‌گردد:

تا بخت من و تو خواب‌تر از همه است

چشم تو و من پر آب‌تر از همه است

هر چند ادارات خرابند، ولیک

عدلیه ما خراب‌تر از همه است

فرخی یزدی

یا:

ای دوست! ببین بی‌سروسامانی ایران

بدبختی ایران و پریشانی ایران

از وضع کنونی وز بدبختی ملت
زین فقر و پریشانی و ویرانی ایران
عشقی بود از نوحه‌گر امروز عجب نیست
خون می‌چکد از دیده ایرانی و ایران
میرزاده عشقی

و همه می‌دانیم که شاعر مشروطه مخاطبان خود را از میان عامه مردم برمی‌گزیند. او می‌خواهد اثرش در میان طیف‌های وسیع‌تر مخاطبین نفوذ کند. پس به‌جای تعبیه مضامین پیچیده و دیرپاب در ساخت‌های استعاری تازه همچون نمونه‌های ذکر شده، مضامین ساده و زودپاب در قالب پیام‌های اجتماعی مزین به تشبیه و استعاره‌هایی آشنا و معمولاً در قالب کلاسیک عرضه می‌گردد. البته طی سال‌های اخیر قوالب نو هم برای این منظور مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

دوباره می‌سازمت، وطن! اگر چه با خشت جان خویش
ستون به سقف تو می‌زنم، اگر چه با استخوان خویش
سیمین پهپهانی

یا:

امروز در جلوی امجدیه کور رنگی بیداد می‌کرد
امسال همه چیز را
یا آبی دیدیم یا قرمز
امسال هم انصاف‌های ما حسابی چرت زده
علی‌رضا قزوه

اما آن‌گاه که شاعر شعر اجتماعی، مخاطبان خود را نه از میان عامه مردم، بل که از میان قشر فرهیخته جامعه انتخاب می‌کند، مضامین و تعبیر پیچیده‌تر و دیرپاب‌تر را در ساخت‌های استعاری تازه‌تر ارائه می‌کند. ظاهراً حالا شاعر قشر فرهیخته را به عنوان واسطه اتصال خود با عامه مردم برگزیده است. به عبارت دیگر او درباره مردم سروده است و نه برای مردم:

ساعت نه دختر سوار شد
بیابان نی نداشت و چوپان هم
پیکان سفید بود و جیغ
تمام رنگ‌های زمین
ماه گزارش می‌دهد
یک ربع بعد
از پاهای ساعت خون می‌چکد
پلیس ژبان زرد را جریمه می‌کند
دادگاه هنوز سرگرم گلدان‌ها و فواره‌های
مجرم است
و در رادیو نی می‌زند کسی
روزنامه‌های صبح و عصر گزارش
می‌دهند
گراناز موسوی

یا:

در نگاه من
او یک بی‌تفاوت هیجده ساله است
که آدامس می‌جود

و فقط کیهان ورزشی می‌خواند
کلاهد را بردار
با من بیا به خیابان
تابشوی
بوی زمستانی را
که در باغ رخنه کرده است
سلمان هراتی

پس شاعر اجتماعی لزوماً برای مردم شعر نمی‌سراید. اگر در آثار گروهی از شاعران اجتماعی کفه ترازو به سمت تعهدهای اجتماعی سنگینی می‌کند، در عوض در آثار گروهی دیگر، تعادل بین تعهدهای اجتماعی از یک‌سو و تعهدات هنری و ادبی از سوی دیگر منظور نظر شاعر محسوب می‌شود. برقراری این تعادل به طبع طیف مخاطبان شاعر را محدود می‌کند، اما همان‌گونه که ذکر شد، مخاطبان خاص این آثار، حلقه رابط هنرمند و عامه مردم به حساب می‌آیند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که شاعر علاوه بر این که برای بیان تجربه شاعرانه‌ای از وقایع و اوضاع اجتماعی از زبان سود می‌برد، به هنگام سرایش شعر موظف است به زبان سود برساند. این تعهد هنری و ادبی طبعاً با گسترش و توسعه امکانات زبانی همراه است. این گسترش و توسعه امکانات زبانی در میان عامه مردم بسیار کندتر از مخاطبان جدی ادبیات اتفاق می‌افتد. از سویی شاعران، مأمور به صبر و استقامت‌اند تا به تدریج اقشار متفاوت‌تر و گسترده‌تری با تجربه زبانی آن‌ها آشنا و هم‌داستان شوند. و از سوی دیگر تعهد ادبی این شاعران ایجاب می‌کند که به محض تبدیل تجربه زبانی شاعرانه به زبان معیار و خودکار متداول میان عامه مردم، بلافاصله آن را غریبه‌گردانی کند و از آن آشنایی‌زدایی نماید.

بدین ترتیب باید پذیرفت که همیشه بین شعر اجتماعی راستین که از شعار و سطحی‌نگری جدا گردیده است با مخاطبان عام فاصله‌ای پرنشدنی وجود دارد.

هر چه شعرهای اجتماعی در بجنوعه حوادث اجتماعی سروده شده باشند، بالطبع احتمال سقوط آن‌ها در ورطه هیجانات کاذب ژورنالیستی بیشتر می‌شود، چراکه توجه شاعر به تعهد اجتماعی و انگیزش مخاطب عام برجسته‌تر می‌گردد. توجه به سیر تحول شعر دفاع مقدس از مقطع آغاز آن تا به امروز تابلوی روشنی از این واقعیت است که دور شدن از نقاط بحران حوادث اجتماعی، شاعر و شعرش را از عصیبت و مطلق‌نگری اولیه و در نتیجه از انعکاس نظیر به نظیر حوادث رها می‌سازد و امکان آفرینش‌های هنری فارغ از ملاحظات خاص سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌کند. ملاحظاتی که گذر زمان بسیاری از آنها را بی اعتبار می‌سازد.

□□□

شعر اجتماعی شعری فایده‌مند است؛ اما معمولاً فراموش می‌شود که این فایده‌مندی یک‌سویه نیست. غالباً گمان می‌کنند که شعر اجتماعی ابزاری است در دست جامعه‌شناسان برای شناختن، شناساندن و احتمالاً ارائه راه‌حل



مقالات ۳۶
شماره ۵۴ • اسفند ۱۳۷۶



مسائل و مشکلات

و حوادث اجتماعی. حال

آن که در فایده‌مندی دوسویه،

شعر نیز فی‌نفسه مقوله‌ای دارای

ارزش مستقل است و فایده‌ای

می‌طلبد. این فایده در حقیقت رسیدن به

یک ساختار ویژه زیباشناختی فارغ از موضوع

مطروحه آن است. اگر در فایده‌مندی یک‌سویه ارزش شعر اجتماعی تنها

در رسانگی آن خلاصه می‌شود (و در حقیقت شعریت متن قربانی می‌گردد)

در عوض در فایده‌مندی دوسویه ارزش شعر اجتماعی در گرانی‌گاه محتوا و

فرم قابل جستجو است. شعر اجتماعی در هر دو حالت شعری مردمی است،

اما گروهی در یک تقسیم‌بندی شتاب‌زده شعر اجتماعی با فایده‌مندی

یک‌سویه را شعر اجتماعی مردمی و شعر اجتماعی با فایده‌مندی دوسویه را

شعر اجتماعی روشنفکری می‌خوانند.

ملاک این تقسیم‌بندی، گستردگی و عمومیت طیف مخاطبان شعر است که

همان‌گونه که ذکر شد ملاک دقیقی نمی‌تواند باشد. حتی نگارنده در کُنه

این تقسیم‌بندی تلقی توهین‌آمیزی یافته است و آن این که درجه مردمی

بودن شعر، با نزول سطح فکری و اندیشگی از یک‌سو و کاهش ارزش

شعری متن از سوی دیگر، افزایش می‌یابد. نسبتی که به تجویز ابتدال

هنری برای عامه مردم می‌انجامد. این تقسیم‌بندی البته ریشه در تاریخ

روشنفکری ایران و شعر روشنفکری فارسی طی دهه‌های اخیر دارد. وقتی با

سفری در این تاریخ، روشنفکر را تار جدابافته‌ای از مردم می‌بینیم که در دود

سیگار و بخار الکل مجالس آن چنانی غرق شده است و درد را به جای لمس

کردن، تنها می‌شنود و گاه‌گاه برای ارضای وجدان سنگی خویش آه و ناله‌ای

پر زرق و برق و پر طمطراق سر می‌دهد و رنج مردم را در آثارش منعکس

می‌کند، طبیعی است که نسبت به چنین شعری بدبین باشیم.

امروز اما باید تلقی «جلال آل احمدی» از روشنفکر را کنار گذاشت و تعریف

جدیدی از او ارائه داد. روشنفکر دیگر یک لفظ تمسخرآمیز نیست. او دیگر

فقط بلد نیست بگوید: «نه!» و همیشه به این «نه» افتخار کند، بی‌آن که

اصلاً بداند چه چیز را نمی‌کند و چه چیز دیگر را در عوض اثبات می‌نماید.

او می‌تواند با همین مردم بنشیند و برخیزد و شادی کند و

رنج بکشد. اما لزوماً چون آنان نمی‌اندیشد و همین نوع و سطح

اندیشه، او را از مردم برجسته‌تر می‌سازد. به این ترتیب شاعر اجتماعی

روشنفکر، شعری مردمی می‌سراید اما لزوماً شعرش عامه‌پسند نیست. چرا که

عامه‌پسندی لزوماً مترادف مردمی بودن نیست. و اگر نه، خیل ترانه‌های

مبتذل لس آنجلسی، مردمی‌ترین اشعار فارسی محسوب می‌شدند!

نگارنده نمی‌خواهد و نمی‌تواند شعر اجتماعی شبه‌روشنفکری برخاسته از

جلسات اتوکشیده آن چنانی را تکذیب نماید، اما نمی‌خواهد و نمی‌تواند

این آثار معدود را بهانه‌ای مناسب برای طرد شعر اجتماعی روشنفکری

راستین این روزگار بداند. شعری که در عین مخالفت با تظاهرات فرمالیستی

متصعانه و متکلفانه شبه‌روشنفکری، با ابتدال و سطحی‌نگری عامه‌پسندانه

هم سر سازگاری ندارد.

□□□

اکنون می‌توان دایره تعریف شعر اجتماعی را وسعت بخشید. اگر شاعر

معضلات و مشکلات و مسائل اجتماعی و حوادث ناشی از آن‌ها را معلول

نفس انسانی بداند (یا حداقل نفس انسانی را یکی از مهم‌ترین عوامل فرض

کند) شعر اجتماعی می‌تواند شامل اشعاری هم باشد که به نقد صفات

ناشایست بشری پرداخته‌اند یا انسان را به صفات شایسته بشری فراخوانده‌اند

و البته ساختار زیباشناسی را هم فراهم آورده‌اند.

همه زندگی را

همان‌گونه که هست

باور دارم

خرگوش‌هایی که همیشه گریخته‌اند

گنجشک‌هایی که همیشه گرسنه‌اند

و مردمانی که

دهانی برای خوردن دارند

بی‌آواز.